



# تجربه‌ها آقای بازرس

امین ابراهیمی

ضرورت احترام به نشانه‌های هویتی

می گوید .  
چه می شود که از هر طرف که  
به موضوع نگاه می کنی، اشکالی  
وجود دارد. از یک طرف، اداره  
نیروهایی دارد که باید آن‌ها را  
تقسیم کند؛ توانایی همه آن‌ها هم  
مثل هم نیست. از طرف دیگر،  
هر مدرسه می خواهد از نیروهای  
کارآمد بهره بگیرد تا کیفیت آموزشی خود را ارتقا دهد.

\*\*\*

بچه‌ها در حیطه مدرسه به صف ایستاده و عوامل مدرسه برای آغاز مراسم بازگشایی  
و شروع سال تحصیلی آماده بودند. اگر چه سر و وضع بچه‌ها نشان می داد که هنوز در  
حال و هوای تابستان هستند، اما جنب و جوش آن‌ها و چهره‌های خندانشان هم خود  
حکایتی دیگر داشت.

همان معاونی که به استقبال آمده بود، با ترفندهای خاص خود، دانش آموزان را  
ساکت و توجه آن‌ها را به آغاز مراسم جلب کرد. یکی از دانش آموزان آیاتی از قرآن  
کریم را تلاوت کرد. نمی دانم مدرسه قاری دیگری داشت یا نه؟ ولی بهتر بود برای  
مراسم آغازین، فرد مناسب تری را برمی گزیدند. سرود ملی هم نواخته شد. در مجموع بد نبود،  
ولی من از این که هنگام تلاوت قرآن و نواخته شدن سرود ملی، همه حاضران مراتب احترام  
کامل را رعایت نمی کنند، حرص می خورم. مثلاً در حین سرود، یکی از معاونان به سمت معاون  
دیگر رفت تا شاید پیامی را به او منتقل کند. تعدادی از دانش آموزان در گوش هم پیچ می کردند و  
بعضی‌ها هم در اشکال گوناگون، سر جای خود می جنبیدند! ما که دانش آموز بودیم، یاد گرفته بودیم  
زمان اجرای سرود، حتی نباید جیکمان در بیاید. کوچک ترین حرکت مثل خاراندن سر، این طرف و  
آن طرف نگاه کردن، گفتن یک کلمه و غیره ممنوع بود. جای حرص خوردن دارد که آدم ببیند نه فقط  
بچه‌ها، بلکه خود آن‌ها که متولیان نظم و نظام اند، کمتر به این نکات توجه می کنند. قرآن و سرود  
نشانه‌های هویت دینی و فرهنگی ما هستند و باید تک تکمان یاد بگیریم که با تمام وجود به این هویت  
احترام بگذاریم. بحث من زور و اجبار نیست. اگر مدیر، معاون، دبیران و مربیان هنگام تلاوت قرآن و  
اجرای سرود ملی سراپا گوش باشند، هیچ حرکتی نکنند و با تمام وجود مراتب احترامشان را به این  
نشانه‌های هویتی نشان دهند، آن‌گاه می توان از دانش آموزان هم انتظار دیگری داشت.

به تدریج تعدادی از دبیران هم به مراسم اضافه شدند. همان معاون اولی پشت تریبون رفت  
و بعد از مقدمه‌های چند دقیقه‌ای، از مدیر مدرسه خواست که برای دانش آموزان صحبت کند.  
صحبت‌های مدیر مدرسه ۲۵ دقیقه طول کشید. او هم بعد از مقدمه‌های چهار تا پنج  
دقیقه‌ای، آغاز سال تحصیلی را به بچه‌ها، دبیران و والدین تبریک گفت. مدیر در بخشی از  
صحبت‌هایش از مدرسه و موفقیت‌هایش در سال‌های قبل گفت. او از همه دانش آموزان  
خواست با تلاش و جدیت درس بخوانند. البته برای ایجاد انگیزه از جایزه و  
پاداش هم حرف زد. بخش آخر صحبت‌های او  
به تذکرات انضباطی

-  
امرتان؟  
کاری داشتید؟  
- سلام! من  
بازرس منطقه هستم.  
خدمت رسیده‌ام هم روز اول  
مهر و شروع سال تحصیلی را تبریک  
بگویم و هم با کادر مدرسه آشنا شوم. البته  
فرصت خوبی هم هست تا برنامه‌های شما  
برای اول مهر را ببینم.

کسی که با او صحبت می کردم، معاون مدرسه بود.  
مراپیش مدیر برد تا کارها طبق سلسله مراتب پیش برود.  
از منطقه به ما سفارش کرده بودند که هر مدرسه‌ای  
می‌روید، هدفتان هم فکری و اصلاح امور باشد؛  
قصد ایراد گرفتن و مچ گیری نداشته باشید. امروز  
می‌خواستم به دو مدرسه بروم. اول صبح را با یک  
مدرسه راهنمایی پسرانه شروع کردم. بعد از آن،  
بازدید از یک مدرسه ابتدایی پسرانه در برنامه‌ام بود.  
مدرسه‌ای که اول صبح در آن حضور یافتیم، از  
مدارس راهنمایی عادی منطقه بود. مدیر مدرسه  
که جوان به نظر می‌رسید، بیش از ده سال سابقه  
مدیریت داشت. از قرار معلوم، فقط یکی دو سال  
معلمی کرده و بقیه سال‌ها را با مدیریت گذرانده  
بود. کمی درباره مقدمات قبل از شروع سال  
تحصیلی و نحوه جذب دبیران صحبت کردیم.  
از این که اداره در مورد تأمین دبیر برای چند درس  
همکاری لازم را نکرده و نیروهای مناسبی در  
اختیارش نگذاشته بود گلایه می‌کرد. می‌گفت،  
در منطقه، هر مدرسه‌ای که اسم و رسم بیشتری  
دارد، قبل از بقیه نیروهای خوب را چینش می‌کند.  
در نتیجه، مدیرانی که برش کمتری دارند یا شاید  
کمتر مورد توجه اداره هستند، نمی‌توانند نیروهای  
مورد نظرشان را جذب کنند. این رویه باعث  
می‌شود که مدارس قوی هر سال قوی‌تر شوند و  
به مرور زمان از کیفیت کار بقیه مدارس کاسته شود.  
آقای مدیر، فرد علاقه‌مند و به نسبت با انگیزه‌ای  
بود. اما با توجه به شناختی که از منطقه و مدارس  
آن دارم، می‌توانم درک کنم که ساماندهی مناسب  
نیروها تا چه اندازه می‌تواند دست و بال مدیر را باز  
کند. البته اداره هم از محدودیت‌های خود سخن

اختصاص داشت که البته کمی هم با تهدید و پیش‌بینی احتمال اجرا! همراه بود. معاون مدرسه این بار از گروه سرود سال قبل مدرسه خواست که به هنرنمایی بپردازند. او یادآوری کرد که این گروه در روزهای آخر تابستان، به زحمت دور هم جمع شده‌اند و فقط دو جلسه تمرین داشته‌اند. فکر نمی‌کنم سرود خیلی خوشایند بچه‌ها بوده باشد. مضمون سرود مثل همیشه از توصیف علم و بوستان دانش و ادب و غیره سخن می‌گفت. گروه سرود هم خیلی هماهنگ نبودند. بعد از آن، از

دبیر ادبیات به عنوان معلم پیشکسوت خواسته شد

برای بچه‌ها حرف بزنند. فقط تعریف و توصیف معاون از این دبیر سه دقیقه طول کشید.

باز هم گلی به جمال دبیر ادبیات که

رعایت حال بچه‌ها را کرد و در کمتر

از ۱۰ دقیقه حرف‌هایش را تمام

کرد. حرف‌های او دو حکایت

کوتاه به همراه ابیاتی از سعدی

بود.

هوا کمی گرم‌تر شده بود

و از آغاز مراسم حدود یک

ساعت می‌گذشت. به نظر

می‌رسید حوصله بچه‌ها در

حال سررفتن است. معاون

دوباره پشت تریبون رفت.

این بار خیرمقدم گفتن به

من را هم فراموش نکرد.

معاون یادآوری کرد، دو

برنامه بیشتر باقی نمانده

است. اول سخنرانی

یکی از والدین که مقام و

منصبی دارد و می‌خواهد از

خاطرات نوجوانی‌اش بگوید

و دوم حرف‌ها و تذکرات

خود او که همه باید همین اول

سال بشنوند.

\*\*\*

کم‌کم همه‌مهم بین بچه‌ها

زیادتر می‌شد. مدیر و معاونان

و تعدادی از دبیران که در چهار

گوشه صف‌ها ایستاده بودند، به

بچه‌ها تذکر می‌دادند که آرام باشند

و به حرف‌های سخنران گوش بدهند.

اتفاقاً خاطرات کسی که از نوجوانی‌اش

سخن می‌گفت، خوب بود و شاید به درد

بچه‌ها می‌خورد، اما بچه‌ها در حال و هوایی

نبودند که به چنین حرف‌هایی گوش بدهند.

بالاخره ۱۰ تا ۱۵ دقیقه هم به هر سختی به

پایان رسید و سخنران پایین آمد. حالا نوبت

معاون مدرسه بود. او قبل از هر چیز تذکر داد که

مدرسه سه معاون دارد؛ آقای جلالی مسئول امور

آموزشی و اجرایی. خود ایشان که رحیمی باشند.

معاون انضباطی و آقای میرزایی هم معاون پرورشی مدرسه.

آقای رحیمی که صحبت‌هایش نشان می‌داد در حوزه کاری خودش سابقه

زیادی دارد، از خط و خطوط مدرسه صحبت کرد؛ از کسر نمرة انضباط به

خاطر دیر آمدن، بی‌ادبی در کلاس و شیطنت در حیاط مدرسه؛ و از این که اگر

پرونده انضباطی دانش‌آموزی پر شود، کارنامه رازیر بغلش خواهند گذاشت و

خدا حافظ! نوع توپ و تشرهای آقای رحیمی باعث شده بود که حداقل تعداد

بیشتری از دانش‌آموزان به حرف‌های او توجه کنند. انگار ما

دانش‌آموزان را عادت داده‌ایم که به تذکر و تهدید،

بیش از ملامت و ملاحظت باز خورد نشان

دهند.

در هر حال، معاون انضباطی

مدرسه با تشکر از مدیر، دبیران و

والدین مدرسه و البته تشکر دوباره

از حضور من، سر و ته مراسم را

هم آورد و دانش‌آموزان را روانه

کلاس‌ها کرد.

پنج دقیقه بعد حیاط مدرسه

خلوت شده بود. من و مدیر

مدرسه آخرین کسانی

بودیم که وارد

راهرو شدیم.

مدیر تلاش

می‌کرد ضمن

توضیح در

مورد برنامه‌ریزی

مراسم، طولانی شدن آن

را با دلایلی چون کمبود وقت،

ضرورت تذکرات اول سال و

مشکلات مدرسه برای دعوت از

سخنرانان معروف توجیه‌کند.

به خودم یادآوری کردم که

هدف از حضورم در اینجا هم‌فکری

و مشارکت در امور است. مدیر مرا

به اتاقش راهنمایی کرد. اتاق به نسبت

بزرگی که نامرتب نبود ولی منظم هم به

نظر نمی‌رسید. به میز جدید، یک میز جلسه

وصل بود که دو طرف آن شش صندلی قرار

داشت. معلوم بود مدیر کمتر پشت میز خود

می‌نشیند و جای او بیشتر یکی از صندلی‌های

اطراف میز جلسه است. نمی‌دانم این کار او از سر تواضع بود یا شلوغ بودن سر او، تا حدی که فرصت

نمی‌کرد پشت میز بنشیند؟! شاید هم نشانه‌ای از مردم‌داری او بود!

چای آوردند. سر صحبت با مدیر مدرسه باز شد. لیسانس مدیریت آموزشی از دانشگاه آزاد اسلامی

داشت. سابقه و تجربه خوبی داشت، اما به نظر می‌رسید شرایط کار او را به سمتی سوق داده که بیشتر

متخصص امور اجرایی شده بود تا متخصص امور آموزشی. مجبور شدم ساعت بعد را هم را در مدرسه

بمانم. اگرچه تلاش می‌کردم خیلی نقادانه صحبت نکنم، اما مدیر هم این احساس را در من به وجود

می‌آورد که از شنیدن دیدگاه‌های دیگر استقبال می‌کند. صحبت ما بیشتر به بحث مشاوره‌ای تبدیل شد و

این که در هر برنامه و گفت‌وگو، تا چه اندازه باید به ظرفیت مخاطب توجه داشت.

\*\*\*

